

دو کرامت از حضرت جواد الائمه (ع)

۲۳ شهریور ۱۳۹۴ ساعت ۱۷:۰۷

گفتم: تو را قسم میدهم به آن خدایی که بر این کار قدرت داده بگو تو کیستی؟! فرمود: من محمد بن علی بن موسی بن جعفر هستم:

خداوند متعال برای هدایت مردم پیامبران را مبعوث کرد و پس از ختم نبوت، امامان و اوصیاء را قرار داد. اما به موازات پیامبران و امامان، مدعیان دروغینی نیز بوده اند که رهن عقاید مردمان شده اند.

یکی از راه های شناخت پیامبران و امامان راستین از مدعیان دروغین، "معجزه" و "کرامت" است.

فرق بین معجزه و کرامت نیز این است که: معجزه امر خارق العاده ای است که به دست پیامبران خدا صورت می گیرد و همراه بودن با "ادعای نبوت" و "تحدی (هماوردطلبی)" از ویژگی های مهم آن است؛ اما کرامت پدیده ای است که از طرف اولیاء الهی و پیروان راستین پیامبران انجام می گیرد و گرچه دارای خصیصه خرق عادت است ولی با مبارزه طلبی و ادعای نبوت که از خصوصیات معجزه است همراه نیست.

آنچه در پی می آید دو نمونه از کرامات امام محمد تقی جواد الائمه (ع) است که در سالگرد شهادت ایشان به خوانندگان ابنا تقدیم می گردد.

کرامت اول

«شیخ مفید(ره)» از محمد بن حسان از علی بن خالد نقل کرده است که:

من در سامراء بودم که گفتند مردی را از شام آورده و زندان انداخته اند چون ادعا کرده که من پیغمبرم! این سخن بر من گران

آمد و خواستم او را ببینم. با زندانبانان رفاقت کردم تا اجازه دادند پیش او بروم.

بر خلاف شایعه ای که راه انداخته بودند، دیدم آدم وارسته و عاقلی است. گفتم: درباره تو می‌گویند که ادعای نبوت کرده‌ای و علت زندان رفتنت همین است؟

گفت: حاشا که من چنین ادعایی کرده باشم، جریان من از این قرار است:

من در شام در محلی که گویند: رأس مبارک امام حسین را در آن گذاشته بودند مشغول عبادت بودم، ناگاه دیدم شخصی نزد من آمد و به من گفت: برخیز برویم، من برخاسته و با او براه افتادم، چند قدم نرفته بودیم که دیدم در مسجد کوفه هستم، فرمود: این جا را می‌شناسی؟

گفتم: آری، مسجد کوفه است، او در آن جا نماز خواند، من هم نماز خواندم، بعد با هم از آن جا بیرون آمدیم، مقداری با او راه رفتم ناگاه دیدم که در مسجد مدینه هستیم.

به رسول خدا (ص) سلام کرد و نماز خواند، من هم با او نماز خواندم، بعد از آن جا خارج شدم، مقداری راه رفتیم ناگاه دیدم که در مکه هستیم، کعبه را طواف کرد، من هم طواف کردم.

بعد از آن جا خارج شدم چند قدم نرفته بودیم که دیدم در جای خودم که در شام مشغول عبادت بودم، هستم. آن مرد رفت، من غرق تعجب بودم که خدایا او کی بود و این چه کار؟! یک سال از این جریان گذشت که دیدم باز همان شخص آمد، من از دیدن او شاد شدم، مرا دعوت کرد که با او بروم، من با او رفتم، و مانند سال گذشته مرا به کوفه و مدینه و مکه برد و به شام برگردانید.

و چون خواست برود گفتم: تو را قسم می‌دهم به آن خدایی که بر این کار قدرت داده بگو تو کیستی؟! فرمود: من محمد بن علی بن موسی بن جعفر هستم.

من این جریان را به دوستان و آشنایان خبر دادم، قضیه منتشر گردید تا به گوش محمد بن عبدالملک زیات رسید. او فرمان داد مرا به زنجیر کشیده به این جا آوردند و این ادعای محال را به من نسبت دادند، گفتم: جریان تو را به محمد بن عبدالملک زیات برسانم؟ گفت: برسان.

من نامه‌ای به محمد بن عبدالملک وزیر اعظم معتصم عباسی نوشته، جریان او را باز گفتم، وزیر در زیر نامه من نوشته بود: احتیاج به خلاص کردن ما نیست، به آن کس که تو را از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه به مکه برد و باز به شام برگردانید و همه را در یک شب انجام داد، بگو تا تو را از زندان آزاد کند.

علی بن خالد گوید: من از دیدن جواب نامه، از نجات او مأیوس شدم، گفتم: بروم و به او تسلی بدهم و چون به زندان آمدم دیدم مأموران زندان همه غرق در حیرتند و بی خود به این طرف و آن طرف مالدوند، گفتم: جریان چیست؟!

گفتند: آن زندانی در زنجیر و مدعی نبوت، از دیشب مفقود شده، درها بسته قفلها مهر و موم است، ولی معلوم نیست به آسمان و یا به زیر زمین رفته و یا مرغان هوا او را ربوده‌اند؛ علی بن خالد، زیدی مذهب بود، از دیدن این ماجرا معتقد به امامت گردید و اعتقادش خوب شد.

منبع: الارشاد مفید: ص ۳۰۵. همچنین «مرحوم کلینی» این ماجرا را در کافی: ج ۱ ص ۴۹۲ باب مولد اَبی جعفر محمد بن علی الثانی (ع) و «علامه مجلسی» آن را در بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۳۸ - ۴۰ نقل کرده اند.

کرامتی دیگر

«شیخ کلینی (ره)» در کتاب کافی بابی تحت عنوان "آنچه به سبب آن ادعای حق و باطل از یکدیگر جدا می گردد" تشکیل داده و در آنجا از محمد بن ابی العلاء نقل کرده است که گفت:

از یحیی بن اکثم قاضی سامراء - بعد از آن که او را بسیار امتحان نمودم و با او مناظره و گفتگو و مراسله داشتم و از علوم آل محمد علیهم السلام سؤال کردم - شنیدم که گفت: روزی وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شدم تا قبر مبارک او را طواف کنم، حضرت جواد علیه السلام را دیدم که در آنجا طواف می کند، درباره مسایلی که در نظر داشتم با آن حضرت گفتگو کردم و او همه را جواب فرمود.

به ایشان عرض کردم: می خواهم سؤالی از شما بپرسم ولی بخدا قسم خجالت می کشم. امام علیه السلام فرمود: من از آن سؤال به تو خبر می دهم قبل از آن که بپرسی، می خواهی سؤال کنی که امام کیست؟

عرض کردم: بخدا قسم سؤال مورد نظرم همان است. فرمود: من امام هستم.

عرض کردم: نشانه ای می خواهم تا یقین کنم.

آن حضرت در دست خود عصایی داشت. وقتی من چنین گفتم فوراً آن عصا شروع به صحبت کرد و گفت: "این مولای امام هذا

الزمان و هو الحجّة." یعنی : براستی مولا و صاحب من امام این زمان است و او حجت پروردگار است.

منبع: اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۳.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۳۱۵۳۸/ع-الائمة-جواد-حضرة-كرامة-دو>